

بودا به دهی سفر کرد...

زنی که مجذوب سخنان او شده بود از بودا خواست تا مهمان وی باشد.
بودا پذیرفت و مهیای رفتن به خانه‌ی زن شد.

کدخدای دهکده هراسان خود را به بودا رسانید و گفت: این زن، هرزه است به خانه‌ی او نروید!

بودا به کدخدا گفت: یکی از دستانت را به من بده!!!

کدخدا تعجب کرد و یکی از دستانش را در دستان بودا گذاشت.

آنگاه بودا گفت: حالا کف بزن!!!

کدخدا بیشتر تعجب کرد و گفت: هیچ کس نمی‌تواند با یک دست کف بزند؟!!

بودا لبخندی زد و پاسخ داد: هیچ زنی نیز نمی‌تواند به تنهایی بد و هرزه باشد، مگر این که مردان دهکده نیز هرزه باشند.